



تمدن اسلامی، یک تمدن علمی است/ عقلانیت، تمدن‌سازی و نظام انقلابی

حجت الاسلام پارسانیا گفت: تمدن اسلامی در حاشیه عقلانیت مربوط به خودش شکل می‌گیرد و یک تمدن ایدئولوژیک نیست، بلکه یک تمدن کاملاً علمی است.

حجت الاسلام پارسانیا گفت: تمدن اسلامی در حاشیه عقلانیت مربوط به خودش شکل می‌گیرد و یک تمدن ایدئولوژیک نیست، بلکه یک تمدن کاملاً علمی است.

به گزارش خبرگزاری مهر، نشست «تحلیل نظریه انقلابی در بیانیه گام دوم» چندی پیش در دانشگاه علوم اسلامی رضوی برگزار شد و در آن حجت الاسلام حمید پارسانیا، دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران با موضوع «عقلانیت، تمدن‌سازی و نظام انقلابی» به ارائه بحث پرداخت. در ادامه صحبت‌های این عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی را می‌خوانیم.

هر تمدنی با سطحی از عقلانیت تناسب دارد

زمانی که از عقلانیت صحبت می‌شود، مفهومی که بیشتر مدنظر ماست، عقلی است که در زندگی تحقق و واقعیت پیدا می‌کند. عقل به لحاظ فلسفی کاربردهای متفاوتی دارد و اصطلاحات مختلفی برای آن از لحاظ لغوی در نظر می‌گیرند؛ گاهی عقل یک موجود متعلق خارجی در نظر گرفته می‌شود. در برخی از روایات هم معنایی مانند فرشته وجه بودن برای عقل استفاده می‌شود. عقل به عنوان حجت باطنی و پیامبر درونی انسان شناخته می‌شود؛ همان گونه که از پیامبر به عنوان عقل بیرونی یا حجت ظاهری یاد می‌شود. عقل انسان بالقوه است و بسته به حوزه‌ای که در آن فعلیت پیدا می‌کند و بارور می‌شود، نام‌های گوناگونی مانند عقل متافیزیکی، عقل ریاضی یا عقل معاش می‌گیرد. زمانی که عقل در جامعه حضور پیدا می‌کند، هویتی برای آن شکل می‌گیرد. هر تمدنی با سطحی از عقلانیت تناسب دارد.

ماکس وبر، تمدن‌ها و جوامع مختلف را براساس مدل‌های عقلانیت‌شان تقسیم‌بندی می‌کند و هر جامعه‌ای به تناسب سطحی از عقلانیت که در آن وجود دارد، ابعاد مختلف اقتصادی و سیاسی و فراز و فرودهایش شکل می‌گیرد. وبر معتقد است که جهان مدرن با عقلانیت ابزاریت نسبت دارد و آن را ویژگی مدرنیته ذکر می‌کند و این عقلانیت ابزاریت با نوعی از دیانت، مناسبات و روابط پیوند دارد. عقلانیت ابزاریت مدرن با زندگی بورژوازی و مذهب پروتستان پیوند دارد که این نوع از عقلانیت در مذهب کاتولیک نمی‌تواند رشد کرده و بارور بشود.

نظام اجتماعی انقلابی باید عقلانیت متناسب با خودش را داشته باشد

عقلانیت همان‌طور که با مظاهر اجتماعی نسبت دارد، با علم نیز نسبت مستقیمی دارد. هر سطحی از عقلانیت متناسب با نوعی از علم است؛ مثلاً عقلانیت ابزاریت، علوم تجربی را به دنبال خودش می‌آورد که به انسان قدرت پیش‌بینی و تسلط بر عالم را می‌دهد؛ همچنین اگر شما عقل متافیزیکی داشته باشید که در فرهنگستان عینیت پیدا کرده باشد، در آنجا یکسری از دانش‌های دیگر فرصت بروز و ظهور پیدا می‌کنند. نظام اجتماعی‌ای که در آن انقلابی بودن وجود دارد باید عقلانیت و دانش و آگاهی متناسب با خودش را هم داشته باشد. عقلانیت ناظر بر حوادث، تطورات و مسائل تاریخی است یعنی بخشی از عقل در ارتباطات میان انسانها بروز و ظهور پیدا می‌کند.

وبر در اوایل قرن بیستم میلادی از عنوان عقلانیت ابزاریت استفاده می‌کند که از آن به عنوان ویژگی مدرنیته یاد می‌شود و آن را محصول و معنای همان زمان در نظر می‌گیرد؛ اکنون حدود ۱۰۰ سال از زمان وبر می‌گذرد و مشاهده می‌کنیم که در این مدت، جهان و علم تحولاتی داشته و معنای عقل در فرهنگ غرب و واقعیت تاریخی آن تغییراتی پیدا کرده است. ۱۰۰ سال قبل‌تر از وبر نیز معنای متفاوتی از عقل وجود داشته و فلسفه کانت نقطه‌تغییر و تحول معنای عقل بوده است. می‌توان گفت، عقل روشنگری که ما در فارسی از آن به منورالفکری یاد می‌کنیم با دکارت پدید آمده است. عقل روشنگری ابتدا در رنسانس شکل گرفته و در قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی به وسیله دکارت تئوریزه شد. عقل دکارتی با شک در معنای تاریخی عقل و علم مربوط به آن حاصل شد. به عقل روشنگری عقل جزئی، مفهومی و استدلالی می‌گویند که در برابرش عقل کلی، عقل وجودی و یا همان فرشته‌ای است که واقعیت محیط است و مربوط به زمان و مکان خاصی نیست و همه مکان‌ها و زمان‌ها را در بر می‌گیرد. آن عقلی که هویت وجودی دارد و عقل انسان در اثر ارتباط با او

مفاهیم را درک می کند، عقل مفهومی است.

در اسلام، عقل انسان با وحی نسبت دارد

شهود، یک مرحله بالاتر از عقل مفهومی است که درک معانی کلی و حقایق کلی از نتایج آن است. در حاشیه عقل شهودی، منبع معرفتی دیگری وجود دارد که آن نقل است. عقل مفهومی ارتباطی با نقل پیدا می کند که مفهوم دیگری از عقل را پدید می آورد و آن عبارت است از عقل استنباطی. به تعبیر برخی از متفکران معاصر جهان عرب، عقل بیانی است که به دنبال آن است تا ببیند نقل چه گفته است. عقلانیت قابل باور جهان اسلام عقل بیانی است که از نقل سرچشمه می گیرد؛ خود نقل نیز اعتبارش را از وحی می گیرد. یکی از مسائل تاریخ جهان اسلام نسبت نقل با عقل و نسبت عقل انسان با وحی است.

دکارت با کنار گذاشتن عقل شهودی و وحی موجب می شود تا نقل را هم کنار بگذارد؛ البته در مسیحیت با حذف شریعت، نقل از زندگی کنار گذاشته شده بود و با رویکرد عملی مردم به این دنیا و جهان در رنسانس این عقل استنباطی و نقل بود که مهجور ماند. اتفاقی که درباره کانت افتاد این بود که عقل، سوژه محور شد؛ کسی که از عقل بهره می برد، آن را یک سازه درونی از طرح ذهن خودش می دانست و اعتقاد داشت که عقل نور نیست.

در پایان قرن ۱۸ عقل جهان مدرن، عقل سوپرناتیو شد؛ منتها در کانت این عقل سوژه محور ثابت است. در انسان، عقل یک ثابت واقعی، عینی و یک امر مجرد از زمان و مکان نیست؛ عقل متعالی نیست، شبه متعالی است؛ عقل عالی نیست، استعلایی است. ویژگی ای که در عقل کانت وجود دارد، استعلایی بودن آن است و چراغ و نوری نیست که جهان را نشان دهد.

عقل، نوری است که علم را در پی دارد

در روایات عقل نوری است که وقتی می آید، علم را به دنبال خودش می آورد، اما کانت معتقد است که عقل نور نیست و مفاهیم عقلی را از جهان خارج نمی گیریم بلکه این ها برگرفته از عینک ذهن ماست؛ حتی مفهوم زمان و مکان در مواجهه با جهان خارج در دیدگاه کانت، نه در افق حس رخ می دهد و نه در افق شهود عقلی. او معتقد است شهود ما نسبت به واقعیت شهود حسی است و مفاهیم ذهنی ما مانند بختکی بر روی شهود عقلی ماست.

جریان پوزیتیویستی با کانت از این جهت موافق است که عقل را ذهنی می دانند، نه برگرفته از نور؛ عقل مجرد و ذهنی که فقط در افق حس می تواند جهان را بشناسد. پوزیتیویست ها رابطه را فقط با طبیعت می دانند؛ آن هم با ذهنی که باید صحت و سقم خودش را با حس بیازماید؛ گزاره هایی علمی هستند که آزمون پذیر باشند و علم محدود می شود به دانش تجربی. همه آگاهی هایی که تجربی نیستند، سوپرناتیو و برساخته و متعلق به ذهن انسان؛ انسان ها هستند که این ها را می پروراند؛ همه این ها هیومنیتی یا انسانیت هستند.

متأسفانه ما در فارسی هیومنیتی را به علم انسانی ترجمه می کنیم؛ وبر معتقد بود هیومنیتی موضوع علم اجتماعی است؛ چون این انسان ها هستند که هیومنیتی را در جامعه و ارتباطاتشان می سازند. عقلانیت ابزاری معتقد است که متافیزیک علم نیست بلکه ساخته ذهنی انسان هاست؛ معیار علم این است که در افق حس و تجربه شکل می گیرد. شما در مقطع اول روشنگری و نزد دکارت هنوز می توانید راجع به خدا حرف بزنید، زیرا می توانید از اصل خدا علم پیدا کنید؛ اما در نزد کانت از اصل خدا هم نمی توانید علم پیدا کنید، چون عقل متافیزیکی در مغز کانت از اول وجود نداشته است و بشر توهم زده بوده است؛ این مقطع دوم روشنگری است.

ایدئولوژی نوعی آگاهی برساخته ذهنی است که برای حفظ نظام اجتماعی کاربرد دارد

با حضور پوزیتیویسم که می خواهد جهان را محدود به شناخت تجربی و آزمون بکند، می بینیم که معنای عقل را به دنبال خودش محدود می کند و سبب می شود که حوزه علم نیز محدود شود و دیگر فقه، شریعت و متافیزیک را علم نمی داند بلکه جزو هیومنیتی یا انسانیت قرار می دهد.

تعریف از عقل و عقلانیت، دوگانه علوم طبیعی و علوم اجتماعی را ایجاد می کند. موضوع علوم طبیعی، شناختن طبیعت با کمک حس است و موضوع علوم اجتماعی، هیومنیتی یا انسانیت است. ادبیات، حقوق، هنر، بحث های متافیزیکی، فقه و اصول، همه این ها هیومنیتی، معرفت شناسی و جزو ساخته های انسانی شناخته می شوند و آگاهی های

حیاتی و مفیدی در زندگی به انسان می دهند. ایدئولوژی ها علم نیستند اما شما نظریه علمی راجع به ایدئولوژی ها می توانید بدهید؛ باید و نبایدهای سیاسی و اقتصادی علمی نیست و جزو ایدئولوژی است. همان طور که ما هیومنیتیز را در فارسی درست ترجمه نکردیم، ایدئولوژی را هم درست ترجمه نکردیم؛ گاهی ایدئولوژی به معنای حکمت عملی یا علوم عقلی ترجمه می شود که غلط نیست اما ایدئولوژی لغتی نیست که به این معنا در حوزه علوم اجتماعی به کار برده شود؛ ایدئولوژی نوعی آگاهی برساخته ذهنی است که برای حفظ نظام اجتماعی کاربرد دارد.

عقلانیت در اسلام می گوید که همه باید تسلیم حق باشیم

جامعه ایرانی اندیشه اش این است که حق را مستقل از انسان می داند و عقل انسان را نوری می داند که می تواند حق را بشناسد. عقل حکم نمی کند اما حکم را می شناسد و این مسئله دانشی را پدید می آورد به اسم فقه؛ فقه فلسفه نیست اما فقه بدون یک فلسفه نمی تواند باشد. فقه بحثی درباره اینکه «عقل چیست؟» و «علم چیست؟» نمی کند اما براساس تعریف از عقل و علم استوار است و اگر این تعریف را از عقل و علم بگیریم، فقه را از هویتش و ذاتش گرفته ایم.

زمانی که عقلانیت پوزیتیویستی افول کرد، رویکرد انتقادی به وجود آمد؛ این رویکرد انتقادی معتقد بود که عقل و علم برساخته است و عده ای می توانند بر عده ای دیگر مسلط شوند؛ اما عقلانیت جهان اسلام می گوید که من و دیگری هر دو باید تسلیم حق باشیم، زیرا آرمان و ارزش و مبدأ و معاد وجود دارد. اگر خواسته ها و آهوی انسانی حاکم شود، حتی اگر عقلانیتی هم در افق شناخت تجربی باشد، عقلانیت ابزاری را به اسارت می گیرد و اگر چیزی هم به اسم عقلانیت ابزاری می پذیرد، تحت تأثیر آن خواسته ها و آهوی انسانی است. اصلاً می توان گفت که رویکرد اعتقادی ای که پس از فروپاشی جریان های پوزیتیویستی شکل می گیرد، رسمیت بخشیدن به اراده هواسست؛ و مرجعیت می بخشد به این اراده برای تولید دانش؛ یعنی اراده انسان هاست که دانش ها را می سازد، نه اینکه دانش و علم پیشران اراده باشد. اراده باید بر مدار حقیقت عمل کند و اراده است که عقل را می سازد؛ تمدن اسلامی در حاشیه عقلانیت مربوط به خودش شکل می گیرد و یک تمدن ایدئولوژیک نیست، بلکه یک تمدن کاملاً علمی است.